

### چکیده

حاکمان اموی، آنگونه که در شام پیروان و طرفداران بی قید و شرط داشتند، در قلمروهای اسلامی دیگر توفیق جذب مردم را نیافتند، به خصوص در حجاز که همواره با مخالفان خود درگیر بودند.

در دوران معاویه و یزید نیز مکه عمدتاً پناهگاه امن این مخالفان بود؛ حسین بن علی علیه السلام با ابراز مخالفت با یزید و قیام بر ضد وی، از مدینه به مکه رفت.

عبد الله بن زبیر نیز حرم امن الهی (مکه) را مکانی مناسب برای مبارزه با یزید تشخیص داد.

تنها چیزی که ذهن معاویه را در

## مکه و مدینه در عصر خلفای اموی

افسانه روشن



حکومتش، به خود مشغول کرده بود، گرد آمدن مخالفانش در مکه بود. مخالفان وی از مسلمانان برجسته جامعه اسلامی بودند و مخالفت آنان می توانست مشروعیت سلسله اموی را زیر سؤال ببرد و به چالش بکشد. از این رو بود که معاویه - که به زیرکی شهرت داشت - وقت و هزینه زیادی را صرف جلب نظر این مخالفان کرد. اما یزید که فاقد سیاست و زیرکی پدرش بود، در برخورد با مخالفانش، فجایعی آفرید که ماندش در تاریخ اسلام پدید نیامد. در این دوره بود که رو در روی سپاهیان یزید با یاران حسین بن علی علیه السلام فاجعه کربلا را آفرید. حادثه بی مانند دیگر، درگیری و مقابله فرمانده سپاه یزید با ابن زبیر و سوزاندن کعبه است.

این دو رخداد دوره خلافت یزید، به راحتی از خاطر مسلمانان زدوده نشد و تا ابد لکه ننگی است بر دامان خلافت اموی!

#### مقدمه

مکه از دیرباز و حتی پیش از ظهور اسلام، از شهرهای مهم عربستان بوده و هست. مهمترین دلیل این اهمیت، وجود کعبه در این شهر است که آن را به لحاظ دینی و مذهبی در ردیف شهری مقدس و قابل احترام در می آورد. همین ویژگی مذهبی، موجب می شد که مکه اهمیت اقتصادی و تجاری نیز بیابد و روز به روز بر رونق و شکوه آن افزوده گردد.

گرچه اسلام در مکه ظهور یافت، اما با هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، تا حدی از اهمیت مکه کاسته شد؛ البته به جهت وجود خانه خدا؛ در این شهر، مرکزیت و محوریت آن رنگ نباخت.

شهر مدینه تا زمان به قدرت رسیدن معاویه، مرکز حکومت اسلامی باقی ماند و در کنار مکه از شهرهای مهم و محوری مسلمانان بود اما آنگاه که معاویه به خلافت دست یافت، این مرکزیت به شام منتقل شد و از آن پس، شام و مکه و به عبارتی حجاز، در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند.

از آنجا که در دوره معاویه، شام مرکز حکومت اسلامی بود، منابع و نوشته های این دوران اشاره چندان جامعی به اوضاع مکه ندارند و تمامی مطالب آن ها محدود به ذکر مخالفت هایی است که از مکه با خاندان اموی انجام می گرفت.

## مکه در دوران معاویه

از آنجا که در زمان حکومت معاویه، پسر ابو سفیان، مرکز خلافت اسلامی شام بود، منابع این دوره، آگاهی چندان دقیقی از اوضاع مکه به دست نمی دهند. تنها موضوعی که در منابع از آن سخن به میان آمده، تلاش های معاویه بر گرفتن بیعت از مخالفان برای یزید در مکه است که پس از بررسی والیان اموی مکه در آن زمان، ارائه خواهد شد.

### ۱ - کارگزاران اموی در مکه

پیش تر اشاره شد که گرچه معاویه، نخستین خلیفه اموی، شام را مرکز حکومت برگزید، اما این کار او موجب نشد که مکه اهمیت دینی و مذهبی دیرین خود را از دست بدهد. از همین رو است که معاویه حساسیت ویژه‌ای به گزینش کارگزارانی از این شهر داشت. سیاستی که او در پیش گرفت این بود که افرادی از خاندان اموی و یا کسانی که افراد مطمئن و معتمد هستند را به ولایت و زمامداری این شهر برگزیند تا بتواند مکه و تحولات آن را به خاطر اهمیت و حساسیتش، به راحتی زیر نظر داشته باشد.

مشخص نیست که نخستین والی مکه در دوره معاویه چه کسی بوده، اما روشن است که آنان عبارت بودند از:

- برادر معاویه، عتبه بن ابوسفیان بن حرب اموی.

- احمد بن خالد بن عاص بن هشام، در سال ۴۲ق. همچنین در سال‌های: ۴۵، ۴۶، ۴۷ و ۴۸ق. و نیز در سال ۴۳ق.<sup>۱</sup>

- سعید بن عاص از اشراف و بزرگان قریش. ابن عبدربه مطلبی در تأیید ولایت وی بر مکه آورده است؛ او در فصلی که خطبه‌ها را به نقل از العتبی نقل کرده، می گوید: سعید بن عاص که والی مدینه بود، پسرش عمرو بن سعید را والی مکه قرار داد.<sup>۲</sup>

- عمرو بن سعید بن عاص. ابن اثیر در سال ۶۰ق. در اخبار مربوط به این سال آورده است: وقتی یزید بن معاویه به حکومت رسید، عمرو بن سعید بن عاص والی مکه بود.<sup>۳</sup>

- خالد بن عاص بن هشام. در سال ۴۳ق. سالی که مروان بن حکم فرماندار مدینه بود. ابن اثیر آورده است: در سال ۴۱ و ۴۲ق. عتبه بن ابی سفیان با مردم حج گزارد. در سال ۴۳ مروان ابن حکم که فرماندار مدینه هم بود، امیر الحاج شد و خالد بن عاص بن هشام والی مکه بود.





در سال ۴۵ مروان بن حکم، در سال ۴۶ و ۴۷ عتبه بن ابی سفیان و در سال ۴۸ مروان بن حکم امیرالحاج بودند. آنگاه که معاویه تصمیم گرفت فرزندش یزید را به ولایتعهدی برگزیند، چنین مناصب مهمی را به وی سپرد تا تجربیاتی برای دوره خلافتش بیندوزد؛ در سال ۵۰ و ۵۱ یزید بن معاویه حج گزارد. در سال ۵۲ و ۵۳ سعید بن عاص، در سال ۵۴ و ۵۵ مروان بن حکم، در سال ۵۷ ولید بن عتبه و در سال ۵۹ عثمان بن محمد بن ابی سفیان امیرالحاج مسلمانان بودند.<sup>۴</sup>

با مروری کلی بر این اسامی، در می‌یابیم که امرای حج، همچون والیان مکه در این عصر، از میان افراد معتمد و مطمئن که با خاندان اموی قرابت و نسبت نزدیکی داشتند، انتخاب می‌شدند.

#### معاویه و مخالفان حکومت اموی در مکه

تقابل اهالی مکه با حکومت امویان به نوعی تقابل مکه با شام بود. در این زمان مکه به صورت پناهگاه مخالفان حکومت اموی درآمد. از سوی دیگر، مکه به خاطر جنبه تقدس و احترامی که نزد مسلمانان داشت، می‌توانست امنیت خاطر مخالفان را فراهم آورد. مخالفت با معاویه از زمانی حالت جدی به خود گرفت که معاویه بر آن شد تا فرزند ناخلف خود یزید را به عنوان ولیعهد حکومت اسلامی برگزیند. این تصمیم بازتاب و واکنش مثبتی برای امویان در پی نداشت. معاویه این برنامه را جهت تثبیت و تحکیم پایه‌های زمامداری موروثی سلسله اموی دنبال می‌کرد اما موفقیت این طرح از این جهت دشوار بود که در میان افکار عمومی، به ویژه صحابه و مسلمانان برجسته‌ای که هنوز در قید حیات بودند و روش و منش پیامبر اسلام ﷺ را به یاد داشتند، یزید به عنوان فردی لایابالی، فاسق و بی‌دین جایگاهی نداشت و طبیعی است آنان چنین فردی را به عنوان خلیفه مسلمانان پذیرا نبودند.

تا زمانی که امام حسن علیه السلام در قید حیات بود، طرح چنین مسأله‌ای از سوی معاویه نمی‌توانست مقبول بیفتد؛ چرا که یکی از مواد صلح میان ایشان و معاویه این بود که: معاویه برای خود جانشینی انتخاب نکند. پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام گرچه منع طرح این مسأله برداشته شد، اما مانع بزرگتر در تحقق ولایت‌عهدی یزید، مخالفانی بودند که بیشتر در مکه و مدینه سکونت داشتند. از میان این مخالفان می‌توان به حسین بن علی علیه السلام و اشخاصی

مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر اشاره کرد. معاویه در بیعت گرفتن برای یزید و جلب نظر چنین مخالفانی، که از شخصیت‌های برجسته و ممتاز مسلمانان بودند، سفرهایی به مکه و مدینه داشت. این سفرها مربوط به زمانی بود که معاویه برای حج یا عمره، شام را به مقصد حجاز ترک می‌کرد. بنابراین، برای این که روشن شود معاویه چه سال‌هایی برای گرفتن بیعت از این افراد، به این شهر (مکه) رفته، باید دید در چه سال‌هایی در حج یا عمره حضور یافته است. با مراجعه به منابع اولیه تاریخی، چنین به دست می‌آید که معاویه در طول زمامداری بیست ساله خود، دو بار حج گزارد؛ ۱. در سال ۴۴ ق. ۲. در سال ۵۰ ق. ۵. وی در سال ۵۶ ق. نیز به سفر عمره رفت.<sup>۶</sup>

ابن اعمش از دیدار معاویه با حسین بن علی علیه السلام در مکه خبر می‌دهد و می‌نویسد: «روزی معاویه امام حسین علیه السلام را نزد خویش خواند و از بیعت مردم سایر شهرها و امتناع مردم مدینه با وی سخن گفت و منتظر شنیدن نظر وی شد. حسین علیه السلام فرمود: درنگ کن ای معاویه و در این کار بهتر از این بیندیش که تمشیت مهم خلافت را کس هست که او از یزید، هم به ذات خویش، هم به پدر و هم به مادر بهتر است. معاویه گفت: مگر از این کس، خویشتن را می‌خواهی؟ حسین علیه السلام گفت: اگر خویشتن را خواهم دور نخواهد بود. معاویه گفت: بشنو ای ابا عبدالله تا بگویم در آنچه مادر تو بهتر از مادر یزید است، شبهتی نیست و نیز پدر تو را فضیلت و قربتی که با مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است، هیچ جای انکار آن نیست، اما تو و او، والله که او امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و اقامت لوازم خلافت را بهتر از تو هست.»<sup>۷</sup> معاویه که خود می‌دانست جوابش در مقابل حسین بن علی علیه السلام قانع‌کننده و قابل قبول نیست، وی را از وفاداری مردم شام نسبت به یزید بیم داد.<sup>۸</sup>

نخستین تلاش معاویه در مکه و مدینه برای گرفتن بیعت برای یزید، در سال ۴۴ صورت گرفت، همان سالی که برای حج به مکه رفته بود. اما از این پس، تا سال ۵۱ ق. سخنی از بیعت برای یزید به میان نیاورد، هر چند هدایا و بخشش‌های خود، حتی از مخالفان یزید هم قطع نکرد.<sup>۹</sup>

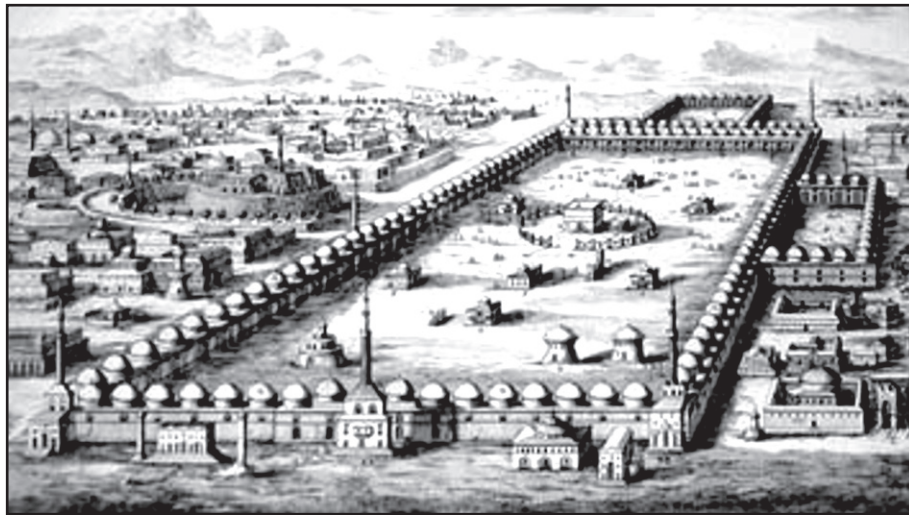
اقدام دیگر معاویه در جلب بیعت برای یزید، فراخوانی نمایندگان دیگر مناطق اسلامی به شام بود تا موافقت خود را با ولیعهدی یزید اعلام کنند و از مردم منطقه تحت حکومت خود





بیعت بگیرند. در پاسخ به این دعوت، فرماندار مکه همچون سایر شهرها نزد معاویه رفت، البته در مورد سال وقوع این رخداد، منابع اتفاق نظر ندارند؛ ابن اعثم سال ۵۵، ابن اثیر سال ۵۶ و مسعودی سال ۵۹ قمری را ذکر می‌کند.<sup>۱۰</sup>

معاویه، به بهانه سفر حج، برای بیعت گرفتن از مردم مکه و مدینه به حجاز آمد و در رجب سال ۵۶ ق. در جمع مردم حاضر شد، اما باز عده‌ای از فرزندان صحابه در برابر وی سکوت اختیار کردند و معاویه نیز آن را به فرصتی دیگر موکول کرد. سیاست وی در حجاز



آن نبود تا با زور دست به این اقدام بزند. وی در مکه نیز با مخالفانش بارها سخن گفت اما هر بار پاسخ منفی شنید. زمانی که حسین بن علی علیه السلام در مکه بود، حاکم شهر از دیدار مردم عراق با وی جلوگیری می‌کرد.<sup>۱۱</sup> این تدابیر از آن جهت به کار بسته می‌شد که سرسخت‌ترین و جدی‌ترین مخالف خلافت اموی، حسین بن علی علیه السلام بود. معاویه که از مخالفت او به ستوه آمده بود و حيله‌ها و دسيسه‌هايش در وی کارگر نمی‌افتاد، نزد ابن عباس از وی شکایت کرد و گفت:

«چندان که می‌نگرم از شما هیچ دوستی و موافقت نمی‌بینم، بلکه هر روز نوعی دیگر از دشمنی و منازعت مشاهده می‌کنم، به خصوص حسین ابن علی که از او سخن‌ها به من می‌رسد.»<sup>۱۲</sup>



طبری می‌نویسد: معاویه در سفرش به حجاز، حسین بن علی علیه السلام را خواست و گفت:  
«برادرزاده‌ام! مردم همه به این کار گردن نهاند، مگر پنج کس از قریش که  
تو راهشان می‌بری. برادرزاده‌ام! تو را به مخالفت من چه حاجت؟!»<sup>۱۲</sup>  
وی در ادامه می‌افزاید: «حسین بن علی علیه السلام فرمود: اگر دیگران بیعت کنند، من نیز  
بیعت خواهم کرد.»<sup>۱۴</sup>

دیدارهای معاویه و حسین بن علی علیه السلام از سال ۵۰ تا ۶۰ ق. در مکه و مدینه رخ داد که  
گاهی با خشونت و عداوت و زمانی با خوشرویی همراه بود.  
ابن اثیر نقل می‌کند: معاویه حسین بن علی علیه السلام را مورد بی‌مهری قرار داد. به وی توهین  
کرد و سخنانی زشت گفت.<sup>۱۵</sup> معاویه برای تسلیم حسین بن علی علیه السلام، بنی‌هاشم را از عطا  
و بخشش خود محروم ساخت و هنگامی که با مخالفت ابن عباس روبه‌رو شد، در سبب آن  
گفت:

«از حسین بن علی رنجیده‌ام که با پسر من بیعت نمی‌کند و اهانت‌هایی را به او نسبت  
می‌دهد.»<sup>۱۶</sup>

اما هنگامی که معاویه از مدینه به مکه رفت تا شاید بتواند کار بیعت یزید را به انجام  
رساند، با حسین بن علی علیه السلام دیدار کرد و وی را ستود و گفت: «مرحبا! ای ابا عبدالله و ای  
سید جوانان اهل بهشت...»<sup>۱۷</sup>

از دیگر مخالفان جدی خلافت اموی و به طور خاصه خلافت یزید، عبدالله بن زبیر بود؛  
چرا که وی اندیشهٔ خلافت بر امت مسلمان را در سر می‌پروراند و خود را شایسته‌تر از یزید  
برای کسب این مقام می‌دانست.

زمانی که حاکم مدینه معاویه را از این نکته با خبر می‌کند که خاندان بنی‌هاشم دعوت  
را اجابت نکرده و کسی که در این میان دشمنی و خودداری خویش را از بیعت نمایان ساخته،  
عبدالله بن زبیر است، می‌گوید: من بدون استفاده از مردان اجنبی، نمی‌توانم از آنان بیعت  
بگیرم، مگر این که خود بیایی و نظرت را در این مورد بیان کنی. معاویه به همهٔ مخالفان  
نامه‌هایی نوشت و سعی در تطمیع، تهدید یا جذب آنان کرد.<sup>۱۸</sup>

به گزارش ابن اثیر و ابن‌اعثم، معاویه از مخالفان، به عایشه نیز شکایت برد؛ عایشه سفارش





کرد که با آن‌ها به نرمی رفتار کن که به خواست خدا به آنچه دوست داری، گرایش یابند. معاویه گفت چنین کنم.

در سال ۶۰ ق. که معاویه مرگ خود را نزدیک می‌دید و از شیوه‌هایی که تا آن زمان به کار برده بود، نتیجه‌ای حاصل نشده بود، از باب تهدید به قتل وارد شد و نتیجه‌ای که مورد نظرش بود، گرفت. وی مردم را که از سراسر مناطق اسلامی برای حج آمده بودند، جمع کرد و در مسجد الحرام در حضور مخالفان، بیعت یزید را مطرح و اعلام کرد که همه با این امر موافق هستند. معاویه رییس نگهبانان خود را در حضور آن چند نفر فراخواند و به او گفت: «بر هر یک از اینان دو مرد شمشیر به دست برپا دار و اگر یکی از آنان خواست سخنان مرا تصدیق یا تکذیب کند، آن دو مرد با شمشیرهایشان او را بزنند.» سپس همراه آنان در اجتماع مردم حاضر شد و بر فراز منبر رفت و خطاب به حاضران گفت:

«این افراد سروران و برگزیدگان مسلمانان هستند. کاری بی رایزنی آنان به فرجام نمی‌رسد. آنان خشنود شدند و با یزید بیعت کردند، شما نیز با نام خدا بیعت کنید. مردم بیعت کردند.»<sup>۱۹</sup>

[هشدار معاویه به یزید: ای پسر، به سبب دوستی تو دنیا را به آخرت برگزیدم و حق علی بن ابی طالب را بگرداندم و بار گناه بر پشت خویش نهاده و به جهت تو آخرت خود تباه کردم. از آن می‌ترسم که نصیحت مرا قبول نکنی و قوم خویش را بکشی و روی به حرم خدای تعالی آورده، با اهل حرم جنگ کنی و ایشان را به ناحق بکشی.]

پس از آن، در مکه به مردم عطا و جوایزی بخشید<sup>۲۰</sup> و روانه مدینه شد. سپس مردم با آن چند نفر دیدار کردند و به آنان گفتند: گمان می‌بردید که بیعت نمی‌کنید، چرا خرسند گشتید و ارمغان گرفتید و بیعت کردید؟ گفتند: به خدا بیعت نکردیم. پرسیدند: پس چرا گفتار این مرد را رد نکردید؟ گفتند: به ما نیرنگ زد و ترسیدیم که کشته شویم.<sup>۲۱</sup> بدین ترتیب معاویه که در تاریخ اسلام به عنوان خلیفه‌ای نیرنگ باز معروف است، توانست با توسل به حيله و نیرنگ از مخالفان بیعت بگیرد، دلیل اصرار معاویه و تلاش گسترده



وی برای جلب بیعت این افراد این بود که مخالفان خلافت یزید از مسلمانان برجسته‌ای به شمار می‌رفتند که قول و فعل آنان حجتی برای سایر مسلمانان به حساب می‌آمد؛ دیدیم که تا زمانی که معاویه با حيله از این افراد در حضور مردم بیعت نگرفت، آنان نیز بیعت نکرده بودند.

### ۳- وصیت معاویه در باب حجاز و اهالی آن به یزید

مخالفان خلافت یزید بیشتر در مکه و مدینه بودند و معاویه با اقدامات تبلیغی و توسل به راه‌های فراوانی با حيله برای یزید بیعت گرفت اما همین مسأله که اهالی مکه با رضا و رغبت قلبی تن به بیعت نداده بودند، مکه را در زمره حساسترین شهرها در دوره یزید قرار می‌داد. این اهمیت و حساسیت باعث شد تا معاویه در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد و در حال احتضار بود، از سفارش به فرزند در باب مکه غافل نشود:

«ای پسر، به سبب دوستی تو دنیا را به آخرت برگزیدیم و حق علی بن ابی طالب را بگرداندم و بار گناه بر پشت خویش نهاده و به جهت تو آخرت خود تباه کردم. از آن می‌ترسم که نصیحت مرا قبول نکنی و قوم خویش را بکشی و روی به حرم خدای تعالی آورده، با اهل حرم جنگ کنی و ایشان را به ناحق بکشی...»<sup>۲۲</sup>

طبری نیز در مورد وصیت معاویه به یزید در باب اهالی مکه می‌نویسد:

«در اهل حجاز بنگر، ایشان اصل و نسب تو هستند. هر کدام نزد تو آمد، او را گرامی بدار و از غایب‌های ایشان دستگیری کن.»<sup>۲۳</sup>

معاویه از سفارش و نصیحت به یزید در مورد مخالفان وی نیز غافل نشد:

«حسین بن علی مردی است کم‌خطر، امیدوارم خدا او را به وسیله کسانی که پدرش را کشتند و برادرش را بی‌کس گذاشتند، از پیش بردارد. چنان می‌بینم که مردم عراق او را به قیام و می‌دارند، اگر به او دست یافتی، گذشت کن که اگر من باشم، گذشت می‌کنم.<sup>۲۴</sup> اما این زیبر همانند اسب و سوسمار است، اگر او را دیدی میخ کوبش کن، مگر اینکه از تو صلح بخواهد. پس از او بپذیر و تا می‌توانی جلوی خونریزی قومت را بگیر.»<sup>۲۵</sup>

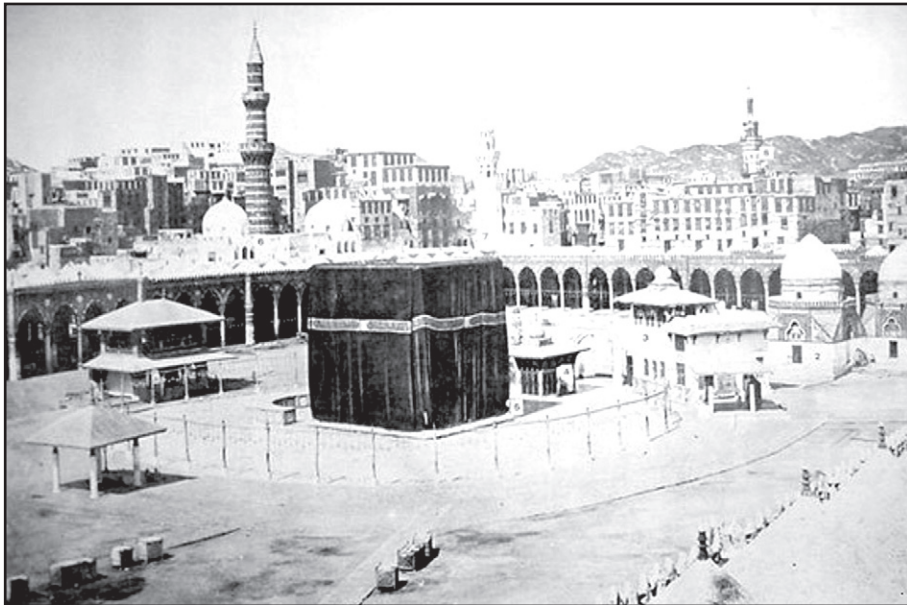


والیان اموی در مکه

در زمان خلافت یزید، گروهی والی مکه شدند که عبارت بودند از: عمرو بن سعید بن عاص، ولید بن عتبه بن ابوسفیان، عثمان بن محمد بن ابوسفیان، حارث بن خالد بن عاص، عبدالرحمان بن زید بن خطاب بن نفیل العدوی، برادرزاده عمر بن خطاب و یحیی بن حکیم ابن صفوان بن امیه بن خلف جمحی.<sup>۲۶</sup>

طبری ولایت عمرو بن سعید را نیز در اخبار سال ۶۰ ق. آورده است: «عمرو بن سعید در این سال، در همان حال که والی مکه و مدینه بود، برای مردم حج گزارد و یزید بن معاویه او را در ماه رمضان و پس از عزل ولید بن عتبه، والی مدینه گردانید.»<sup>۲۷</sup>

آخرین والی یزید در مکه، یحیی بن حکیم بن صفوان بود. در آن زمان عبدالله بن زبیر همواره با وی مقیم مکه بود. پس از آن، یحیی بن حکیم برای وی میانجی‌گری کرد. حارث ابن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره در نامه‌ای به یزید نوشت که او با عبدالله بن زبیر ارتباط دارد. یزید نیز یحیی بن حکیم را عزل کرد و حارث بن خالد را بر مکه گمارد، ولی ابن زبیر



نگذاشت که برای مردم نماز بگزارد. خالد در منزل خود برای نزدیکانش نماز می خواند و مصعب بن عبدالرحمان، به فرمان ابن زبیر در مسجدالحرام برای مردم نماز می خواند. وضع به همین منوال بود تا این که یزید بن معاویه، حصین بن نمیر را به سرکوبی ابن زبیر فرستاد و در این هنگام بود که به دنبال مرگ یزید، با عبدالله بن زبیر بیعت شد و او در مکه برای مردم نماز خواند.<sup>۲۸</sup>

### - یزید و مخالفان حکومت اموی در مکه

زمانی که یزید به خلافت دست یافت، در نخستین فرصت، از ولید بن عتبه، حاکم خود در مدینه خواست از مردم مدینه برای خلافتش بیعت بگیرد و برای این کار از حسین بن علی علیه السلام شروع کند. با بررسی منابع این دوره، درمی یابیم که همه تلاش یزید برای آن بود تا در اسرع وقت از مخالفان خود در حجاز بیعت بگیرد.<sup>۲۹</sup>

اهمیت این مسأله برای یزید از این جهت بود که اگر کمترین فرصتی به مخالفانش می داد، آن‌ها این امکان را می یافتند که مخالفانشان را آشکار کنند و با توجه به این که یزید مشروعیت چندانی نزد مسلمانان نداشت، مخالفان می توانستند همراهی گسترده مردم را به دست آورند. جدی ترین مخالفان یزید در این زمان حسین بن علی و عبدالله بن زبیر بودند که پذیرای خلافت یزید نبوده و خود را شایسته تر از وی برای احراز منصب خلافت می دانستند.

### - حسین بن علی علیه السلام

یزید به ولید بن عتبه، حاکم مدینه تأکید کرد پیش از آن که فتنه‌ای پدید آید، از مخالفان بیعت بگیرد و اگر بیعت نکردند، گردن آن‌ها را بزنند.<sup>۳۰</sup> ولید درخواست او را نامعقول خواند و با اشاره به حسین بن علی علیه السلام گفت: من چگونه می توانم او را بکشم؟<sup>۳۱</sup> ولید برخورد جدی و قاطع در مقابل حسین بن علی علیه السلام نداشت و همین امر باعث شد تا یزید وی را از حکومت مدینه عزل کند و عمرو بن سعید بن عاص را، که حاکم مکه هم بود به حکومت مدینه بگمارد.<sup>۳۲</sup>

اما حسین بن علی علیه السلام با وجود تدابیر یزید برای بیعت گرفتن، دریافت که مدینه امنیت لازم برای او و خاندانش ندارد. ایشان پس از زیارت قبر جدش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مدینه را رها





کرد و با عده‌ای از خویشان و نزدیکان و زن و فرزند به سوی مکه حرکت کرد.<sup>۳۳</sup> انتخاب مکه توسط حسن بن علی، انتخاب درستی بود؛ چرا که یمن یا هر شهر دیگری امنیت لازم را نداشت. در مکه این امکان برای حسین بن علی علیه السلام وجود داشت که اوضاع را بسنجد و بتواند به درستی تصمیم بگیرد.

به گزارش دینوری، تمامی اهل بیت حسین بن علی علیه السلام با وی به مکه رفتند و تنها کسی که در مدینه ماند، محمد بن حنفیه بود.<sup>۳۴</sup>

حسین بن علی در ۲۸ رجب سال ۶۰ ق. از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و سوم شعبان وارد مکه شد و اندکی بیش از چهار ماه تا ۸ ذی حجه در مکه ماند.<sup>۳۵</sup>

با ورود حسین بن علی علیه السلام به مکه، مردم مکه بسیار خوشحال شدند و صبح و شام نزد وی رفت و آمد داشتند.<sup>۳۶</sup> دینوری نوشته است: حسین در شعب علی وارد شد و مردم هر روز نزد وی آمده و اطرافش حلقه می‌زدند، حتی ابن زبیر هم در جمعی که اطراف امام بود، حضور می‌یافت.<sup>۳۷</sup>

ابن زبیر می‌دانست با وجود حسین بن علی علیه السلام در مکه، کسی با او همراهی نخواهد کرد. از این رو، زمانی که مردم کوفه حسین بن علی علیه السلام را دعوت به قیام بر ضد یزید کردند، عبدالله بن زبیر مایل بود حسین بن علی علیه السلام از مکه خارج شود تا راه برای او باز گردد.

ابن اثیر می‌نویسد: حسین علیه السلام برای ابن زبیر بار سنگینی شده بود؛ زیرا با بودن او اهل حجاز به سویش نمی‌رفتند و تا وی در آن شهر بود، کسی با او بیعت نمی‌کرد.<sup>۳۸</sup>

ابن اثیر در جای دیگر از قول حسین بن علی علیه السلام نقل می‌کند: «این مرد (عبدالله) چیزی در دنیا دوست ندارد جز خروج من از حجاز. او می‌داند که مردم وی را با من برابر نمی‌دانند. پس می‌خواهد من بروم تا محیط برای وی خالی باشد.»<sup>۳۹</sup>

هر چند منابع دیگری نقل می‌کنند که پس از تصمیم حسین بن علی علیه السلام برای خروج از مکه، افراد زیادی از او خواستند که به کوفه نرود و در مکه باقی بماند؛ از جمله آن‌ها عبدالله بن زبیر بود.<sup>۴۰</sup>

به هر حال پس از مدتی، نامه مسلم بن عقیل مبنی بر حمایت مردم کوفه از خلافت حسین بن علی علیه السلام، به وی رسید.<sup>۴۱</sup> با رسیدن نامه مسلم، عبدالله بن عباس و دیگر دوستان حسین بن علی علیه السلام، با رفتن او به کوفه مخالفت کردند؛ چون علاوه بر اهمیتی که برای او قائل بودند،



می دانستند که کوفیان اهل حيله و نیرنگ هستند و در این کار سابقه داشتند. نصیحت ابن عباس این بود که اگر برای رفتن به کوفه اصرار دارد، تا زمانی که اهل کوفه بر والی اموی کوفه نشوریده و وی را بیرون نکرده‌اند به آن شهر نرود. نصیحت دیگر این بود که حسین بن علی علیه السلام به یمن برود و در دژهای آنجا پناه گرفته، از حمایت شیعیان پدرش بهره‌مند شود،<sup>۴۲</sup> اما او این نصایح را نادیده گرفت و در ذی‌حجه سال ۶۱ ق. از مکه خارج شد و به سمت کوفه حرکت کرد...<sup>۴۳</sup>

حسین بن علی علیه السلام از مکه خارج شده بود که مسلم توانست زندانبانش را قانع کند فرستاده‌ای نزد حسین بن علی علیه السلام بفرستد و خبر تحولات منفی کوفه را به او برساند و او را نصیحت کند که به مکه باز گردد. نامه در منطقه «زباله» به حسین بن علی علیه السلام رسید اما او ترجیح داد به راه خود ادامه دهد<sup>۴۴</sup> تا فاجعه کربلا آفریده شود و لکه ننگش تا ابد بر دامان خاندان اموی باقی بماند.

#### - ابن زبیر

زمانی که حاکم اموی مدینه در صدد بود از مخالفان یزید بیعت بگیرد، ابن زبیر را احضار کرد. ابن زبیر پیغام داد می‌آیم ولی تأخیر کرد. مجدداً در پی او فرستادند. وقتی





فرصت گذشت، آخر شب ابن زبیر مدینه را به سوی مکه ترک کرد. در مکه مردم پیرامون او گرد آمدند و در مجلسش شرکت می کردند.<sup>۴۵</sup> اما با ورود حسین بن علی علیه السلام به مکه، این توجه کمرنگ تر شد. موضع ابن زبیر در مورد اقامت حسین بن علی در مکه، دقیق مشخص نیست، منابع این دوره نیز در این مورد اتفاق نظر ندارند؛ به روایت ابن اعثم و ابن اثیر، کسی که از خروج حسین بن علی علیه السلام از مکه به سمت کوفه خوشحال و خرسند شد، ابن زبیر بود،<sup>۴۶</sup> اما مسعودی نظری کاملاً متضاد دارد.<sup>۴۷</sup>

با شهادت حسین بن علی علیه السلام، ابن زبیر به مسجد رفت و طی سخنانی، آشکارا قاتلان او را مورد نکوهش قرار داد. سپس مردم کوفه را «پیمان شکنان غدار» خواند. وی نهایتاً ضمن مدح حسین بن علی علیه السلام، به مذمت یزید پرداخت: «به خدا قسم او از کسانی نبود که به جای خواندن قرآن به آوازخوانی بپردازد و به جای گریه از خوف خدا به ترانه گویی مشغول شود و به جای روزه گرفتن مشغول نوشیدن شراب و محرّمات باشد و بازی با سگان شکاری را بر یاد خدا ترجیح دهد.»<sup>۴۸</sup>

یزید برای آرام کردن ابن زبیر در مکه و مردم مدینه که شورش کرده بودند، تدابیر مختلفی درپیش گرفت. در آغاز وی کوشید تا توسط عبدالله بن جعفر آن‌ها را به آرامش دعوت کند.<sup>۴۹</sup> طبری از عمرو بن سعید نقل کرده است که می گفت: «تمامی اهل مکه و مدینه تمایل به ابن زبیر دارند.»<sup>۵۰</sup> شورشیان مدینه، امویان و یاران و موالی آن‌ها را که تقریباً هزار نفر بودند، در خانه مروان بن حکم محاصره کرده و پس از آن در حالی که بچه‌ها آنها را سنگسار می کردند، با خفت و خواری از شهر بیرون راندند.<sup>۵۱</sup>

یزید که از شگردهای سیاسی خود برای آرام کردن اوضاع مدینه خسته شده بود، سپاهی را به سمت مدینه فرستاد تا پس از آرام کردن اوضاع در مدینه، در مکه کار ابن زبیر را نیز یکسره کند.<sup>۵۲</sup> فرمانده این سپاه، مسلم بن عقبه بود. او با کشتار زیادی که در مدینه انجام داد، به «مسرف» شهرت یافت.<sup>۵۳</sup>

سپاه شام پس از قتل و غارت مردم مدینه، به سمت مکه حرکت کرد تا ابن زبیر و یارانش را نیز سرکوب کند. اما مسلم بن عقبه در نیمه راه جان داد و طبق دستور یزید، کار به دست حصین بن نمیر افتاد. حصین به سوی مکه رفت و در مدت چندین ماه از اطراف شهر و از



روی کوه‌ها با منجنیق به حرم خدا آتش و سنگ پرتاب می‌کرد.<sup>۵۴</sup>  
 سرانجام در ربیع الأول سال ۶۴ ق. زمانی که خبر مرگ یزید به گوش حصین بن نیمر رسید، دست از حمله کشید و طبق مصالحه‌ای برای زیارت خانه خدا وارد شهر شد.<sup>۵۵</sup>  
 در سال ۶۴ ق. یزید وفات یافت و دوره پرفراز و نشیب مکه و مدینه در دوره خلافت او و پدرش معاویه به تاریخ پیوست.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. الفاسی المکی، تقی الدین: شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص ۲۵۸، ترجمه محمد مقدس، ج ۲، تهران، مشعر، چ اول، ۱۳۸۶
۲. همان منبع، همان صفحه.
۳. ابن اثیر: تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر، چ دوم، ۱۳۷۶، ص ۲۱۳۷
۴. همان منبع، صص ۲۱۵۰-۲۰۲۷
۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، صص ۲۳۸-۹
۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۷، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، ص ۲۲۴
۷. ابن اعثم کوفی: الفتوح، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، علمی و فرهنگی، چ اول، ۱۳۷۲، صص ۸۰۰
۸. همان، صص ۱۱-۸۰۲
۹. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰، صص ۶-۱۹۴
۱۰. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۱۶۵؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۳۵؛ الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۰۰
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی: انساب الاشراف، به کوشش محمد باقر محمودی، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق. صص ۶۵-۱۵۷
۱۲. ابن اعثم، الفتوح، صص ۸۰۰-۷۹۹
۱۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶۸
۱۴. همان منبع، همان صفحه.
۱۵. تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۱۲
۱۶. همان، ص ۲۰۱۵
۱۷. ابن اعثم، الفتوح، صص ۱-۸۰۰
۱۸. ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، صص ۲۰۴-۱۹۹
۱۹. ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۲۰۸۶
۲۰. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۱۱







۳۸. ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۱۱۲  
۳۹. همان.  
۴۰. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۰-۵۹  
۴۱. تاریخ کامل، ابن اثیر، ص ۲۲۳۱  
۴۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴-۳۸۳؛ تاریخ کامل، ابن اثیر، صص ۶-۲۳۲۱  
۴۳. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۲۵  
۴۴. همان.  
۴۵. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۷۲  
۴۶. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۳۳؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۸  
۴۷. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۰-۵۹  
۴۸. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۸۴  
۴۹. همان، ص ۳۸۴  
۵۰. همان، همانجا.  
۵۱. بلاذری، انساب الاشراف، ص ۳۲؛ تاریخ طبری، ص ۳۸۹  
۵۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰  
۵۳. همان.  
۵۴. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۲۳؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۶۸  
۵۵. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۲۳

۲۱. ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۲۰۸۶  
۲۲. ابن اعثم، الفتوح، صص ۵-۸۱۴  
۲۳. تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳-۲۲۲  
۲۴. الفتوح، ابن اعثم، صص ۷-۸۱۶ و ۸۱۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ اسلام، به تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، درالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۰ق. ج ۵، ص ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۸۸ و ۲۸۶  
۲۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۸  
۲۶. الفاسی، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص ۲۶۰  
۲۷. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۳  
۲۸. الفاسی، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص ۲۶۲  
۲۹. تاریخ کامل، ابن اثیر، ص ۲۲۰۱؛ ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲۸  
۳۰. ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۲، صص ۹-۲۶۸  
۳۱. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۲۵  
۳۲. ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۶۹  
۳۳. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۲۵  
۳۴. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۳۰  
۳۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۳  
۳۶. ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۳۳  
۳۷. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۸